

قرآن مبین

(۴۶)

سوره واقعه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره واقعه

الصَّادِق (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةَ سُورَةِ الْوَاقِعَةِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ النَّاسُ أَجْمَعِينَ وَ لَمْ يَرَفِي الدُّنْيَا بُؤْسًا أَبَدًا وَ لَا فِقْرًا وَ لَا فَاقَةً وَ لَا آفَةً مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَ كَانَ مِنْ رُفَقَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ هَذِهِ السُّورَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) خَاصَّةٌ لَمْ يَشْرِكْهُ فِيهَا أَحَدٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۴۶ / وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۲

امام صادق (علیه السلام): هرکس در شب‌های جمعه سوره‌ی واقعه را بخواند، خداوند او را دوست می‌دارد و محبوب همه‌ی مردم می‌گرداند، و در دنیا با هیچ سختی و فقر و نیازی روبه‌رو نخواهد شد، و به هیچ مصیبتی از مصیبت‌های دنیا دچار نمی‌گردد، و از دوستان علی (علیه السلام) به شمار می‌آید. این سوره مخصوص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌باشد و هیچ‌کس در این سوره با او مشارکت ندارد.

الباقر (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ الْوَاقِعَةَ كُلَّ لَيْلَةٍ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ وَجَّهَهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۴۶

امام باقر (علیه السلام): هرکس سوره‌ی واقعه را قبل از خواب بخواند، خداوند عزوجل را ملاقات خواهد کرد و چهره‌اش مانند ماه شب چهارده درخشان خواهد شد.

الصَّادِق (عليه السلام): إِنَّ فِيهَا مِنَ الْمَنَافِعِ مَا لَا يُحْصَى فَمَنْ ذَلِكَ إِذَا قُرِئَتْ عَلَى الْمَيِّتِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَإِذَا قُرِئَتْ عَلَى مَنْ قَرُبَ أَجَلُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ، سَهَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِ خُرُوجَ رُوحِهِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۴۸

امام صادق (علیه السلام): در این سوره سودهای بی اندازه وجود دارد. یکی از آنها این است که اگر بر مرده ای خوانده شود، مورد بخشش خداوند قرار می گیرد؛ و دیگر اینکه اگر بر کسی که در شرف مرگ است خوانده شود، خداوند خروج روح از بدنش را آسان می گرداند، و با اذن و اجازه ی خداوند متعال به راحتی می میرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بسیار مهربان

آیات ۱ تا ۱۰:

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿۱﴾

هنگامی که آن واقعه رخ دهد.

سوره‌ی واقعه بسیار محکم آغاز می‌شود. از صدر سوره سخن درباره‌ی قیامت است. مقدمه چینی ندارد. عرض شد که قیامت بطن و حقیقت همین عالم است. بنابراین خوب است که این مهم در فهم آیات فراموش نگردد. آشکار شدن قیامت هم می‌تواند دلالت بر قیامت کبری داشته باشد؛ و هم می‌تواند دال بر درک قیامت شخصی باشد. این‌که قیامت را به واقعه تعبیر فرمود به جهت اهمیت قیامت است.

السَّجَاد (علیه السلام): مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعِزَاءِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسْرَاتٍ وَاللَّهُ مَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِلَّا كَكَفَّتِي الْمِيزَانِ فَأَيُّهُمَا رَجَحَ ذَهَبَ بِالْآخِرِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ يَعْنِي الْقِيَامَةَ.

بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹۲ / الخصال، ج ۱، ص ۶۴

امام سجّاد (علیه السلام): هرکس با آرامش خداوندی آرامش نیابد، نفس او با حسرت خوردن به دنیا قطع می‌شود. به خدا قسم! که دنیا و آخرت مانند دو کفه‌ی ترازو می‌باشند، هرکدام از آن‌ها که برتر باشد، دیگری می‌رود. سپس این آیه را تلاوت فرمود: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ يَعْنِي الْقِيَامَةَ.

لَيْسَ لَوْفَعْتَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

در روی دادن آن هیچ شکّی نیست.

هیچ شکّ و شبهه‌ای در وقوع قیامت نیست. باورمندی به حیات ابدی انسان از مهم‌ترین آموزه‌های ادیان است. مرگ پایان نیست. امروز نیز بسیاری یا بودن پس از مرگ را منکرند، یا نحوه‌ی بودن را جاهل. خداوند در این خصوص است که می‌فرماید قطعاً قیامتی خواهد بود. محلّ شکّ نبودن قیامت تنها از آن خداوند متعال است، و انسان‌هایی که به عالم عقل ورود کرده‌اند. البته اهل ایمان نیز به جهت بیان الهی به وقوع قیامت باور دارند.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿٣﴾

پایین آورنده و بالا برنده.

خفّض:

التحقيق: هو التواضع مقارنا بالعطفة و الرحمة، كما أنّ الخضوع كان تواضعاً مع التسليم.

مرحوم علامه در تفسیر شریف المیزان بیان خوبی در شرح این آیه دارند:

قوله تعالى: «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» خبران مبتدئتهما الضمير الراجع إلى الواقعة، و الخفض خلاف الرفع و كونها خافضة رافعة كناية عن تقلبيها نظام الدنيا المشهود فتظهر السرائر و هي محجوبة اليوم و تحجب و تستر آثار الأسباب و روابطها و هي ظاهرة اليوم و تذل الأعزة من أهل الكفر و الفسق و تعز المتقين.

می‌فرماید: **خَافِضَةُ رَافِعَةٌ** دو خبری هستند برای مبتدایی محذوف که به واقعه برمی‌گردد. ترجمه‌ی عبارت علامه را نقل می‌کنیم: این تعبیر کنایه است از این‌که قیامت نظام عالم مشهود را زیر و رو می‌کند، مثلاً باطن دل‌ها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می‌کند. و آثار اسباب که در دنیا ظاهر بود در قیامت پنهان می‌شود، یعنی اسباب به کلی از اثر می‌افتد، و روابط جاری میان اسباب و مسببات به کلی قطع می‌گردد. در دنیا جمعی دارای عزت بودند، مانند کافران و فاسقان. عزت اینان در قیامت از میان می‌رود. و اهل تقوا در قیامت عزت می‌یابند. پایان فرمایش علامه **رحمة الله عليه**.

عرض شد که قیامت بطن و حقیقت همین عالم است. انسان به جهت انس با اعتباریات از حقیقت عالم غافل است. آن‌دم که اراده‌ی خداوند متعال بر بروز و انکشاف حقیقت قرار گیرد، حقایق آشکار شده و اعتباریات رنگ می‌بازد. آن‌چه انسان مهم می‌دانست، دیگر اهمیت ندارد، و آن‌چه از آن غافل بود، جلوه‌گر می‌شود. خود را مالک می‌پنداشت، می‌بیند که تملک او اعتباری بیش نبود، و خداوند مالک حقیقی است. غایاتش را مطابق با امیال و آرزوهایش قرار داده بود، می‌بیند هیچ کدام واقعیت ندارد. عده‌ای با لحاظ اعتبار در دنیا از دیگران پیشی گرفته بودند، و عده‌ای به ظاهر پس افتاده بودند. حقیقت که ظاهر می‌شود جای آن‌ها عوض می‌شود. آری همان‌طور که در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم آمد همه چیز تغییر می‌کند: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**. با توضیحی که عرض شد روشن گردید که مراد این کریمه مطلق امور است، و تنها اختصاص به انسان‌ها ندارد. دو واژه است و دریای معانی. تنها به اندکی بسنده شد.

السَّجَّاد (عليه السلام): **حَفِضْتُ وَاللَّهِ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ رَافِعَةٌ رَفَعْتُ وَاللَّهُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۵۰ / بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹۲

امام سجّاد (عليه السلام): به خدا قسم! که دشمنان خداوند در آتش جهنم فرو می‌روند و **رَافِعَةٌ** یعنی اینکه به خدا قسم! دوستان خداوند در بهشت مکان بالایی پیدا می‌کنند.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾

آن گاه که زمین سخت جنبانده شود.

رج:

مقاییس: الاضطراب

صاح: حرکه و زلزله

التحقیق: هو الاضطراب الشدید، و هذا المفهوم قریب من الزلزلة و الرجفة.

فالشدة في الاضطراب تُكشَف عن أمرين: من مادة الرَّجِّ، ومن المصدر بعد ذكر الفعل، فإنه يدلُّ على التوكيد.

وأما خصوصيات هذه الرجّة والرجفة والدكّة والزلزلة: فعلمها عند الله المتعال، وقد سبق في مادة الأرض: أنّها أعمّ من الأرض المحسوسة وهي الكرة الأرضية، ومن العالم الجسمانيّ في قبال العالم الروحانيّ. وإرادة المعنى الثاني أقرب إلى الفهم ويؤيِّده قوله تعالى: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ - ١٤ / ٤٨.**

أي تبدل أرض العالم الجسمانيّ إلى أرض لطيفة كالبرزخ أو أطف منه، والأرض والسّموات المبدّلة يراد منها العالم الجسمانيّ.

* * *

از نشانه‌های قیامت زلزله‌ای عظیم است. همان‌طور که در لغت آمد مراد از رجّ اضطراب شدید است. رجّ دوم در اصطلاح نحویون مفعول مطلق است. شایع‌ترین کاربرد مفعول مطلق تأکید کلام است. در آیه نیز برای تأکید عظمت زلزله آمده است. در سوره‌ی حجّ، آیه‌ی اول آمد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿٦﴾

و کوهها سخت کوبیده شوند. چون غباری پراکنده گردند.

یس:

مقایس: اصلان: أحدهما السوق و الآخر فت الشيء و خلطه.

هباء:

الميزان: الهباء قيل: هو الغبار و قيل: هو الذرة من الغبار الظاهر في شعاع الشمس الداخل من كوة.

بث:

مقایس: هو تفریق الشيء و اظهاره.

التحقیق: هو النشر و التفریق.

دیگر علامت قیامت از هم پاشیده شدن کوهها است. آن سان که مانند غباری می شود! هباء را می توان به معنای ذرات ریزی که فقط با تابش نور خورشید در هوا دیده می شود هم معنا کرد. دقت کنیم که این تعابیر همه تمثیل است، استعاره‌ای از تغییر ماهوی هستی. اصل مطلب همان است که در آیه ۴۸ سوره‌ی ابراهیم آمد.

أمیرالمؤمنین (علیه السلام): أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ... هَبَاءً مُنْبَثًا قَالَ (علیه السلام) شُعَاعُ الشَّمْسِ يَخْرُجُ مِنْ كَوَّةِ الْبَيْتِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۵۲

مردی پرسید و گفت: «ای امیرمؤمنان (علیه السلام)! از سخن خدای تعالی: فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا مَرَا آغَاهُ كُنْ. فرمود: «غبار پراکنده در نور خورشید است که از پنجره‌ی خانه خارج می‌شود».

گرچه این بخش روایت برای شرح آیه مورد استناد است، اما روایت را به طور کامل نیز نقل می‌کنیم:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى هَبَاءً مُنْبَثُورًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَمَلَتْ الدَّوَابُّ بِحَوَافِرِهَا مِنَ الْعُبَارِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَبَاءً مُنْبَثًا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعَاعُ الشَّمْسِ يَخْرُجُ مِنْ كُوَّةِ الْبَيْتِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَافِرٍ عَلَى الْمُؤْمِنِ حُجَّةٌ. الجعفریات (الأشعثیات)، جلد ۱، صفحه ۱۷۸

وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿۷﴾

شما سه گروه می‌شوید.

این آیات انسان‌ها را سه دسته می‌کند. زوج به معنای صنف و گروه است. روشی که در تقسیم‌بندی انسان‌ها در این آیات آمده است، برای حال انسان بسیار پرفایده است. به این جهت که می‌تواند خود را تطبیق بر خصوصیات اصناف قرار داده، و ببیند حقیقتاً از کدام دسته است. اگر غافل و جاهل نباشد، از واقعیت نمی‌گریزد. تعارف را با خود کنار نهاده و در حال خود نظر می‌کند. می‌تواند آغاز حرکتی جدی به سمت خداوند باشد.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

اصحاب یمین، کیانند مبارکان؟

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾

و گروه تیره‌روز، کیانند بدانجامان؟

ریشه‌ی واژه‌ی الْمَيْمَنَةُ یمین است، و در سیاق مصدر میمی آمده است. برای درک معنای واژه باید دقتی مضاعف داشت. لسان العرب آن را به معنای برکت و خلاف الشؤم دانسته است. برای ریشه‌ی واژه مجدد سرخ کتاب شریف التحقیق می‌رویم. خداوند مرحوم مصطفوی را با اولیانش محشور گرداند. ایشان معنا کرده‌اند: هو قوّة فی خیر مع زیادة. و آن را مقابل شؤم دانسته‌اند. به همین جهت، استعمال در برکت، خیر، و مانند آن را از باب مجاز می‌دانند. استعمال در دست راست و قسم را مستفاد از استعمال در عبری و سریانی دانسته‌اند. به علاوه که به لحاظ تناسب با اصل واژه می‌دانند. از این جهت که دست راست معمولاً قوّه و حرکت بیشتری نسبت به دست چپ دارد. با توجه به معانی که عرض شد، و به قرینه‌ی استعمال در برابر الْمَشْأَمَةِ در آیه‌ی بعدی، می‌توانیم الْمَيْمَنَةَ را استمرار در برکت و خیر معنا کنیم. ما در آیه، مای استفهام است. دو گروه در برابر یکدیگر تصویر می‌شوند، دو دسته‌ای که جای جای قرآن از آن‌ها سخن رفته است. خداپورانی که پای ایمانشان ایستاده، و مبارک گشته‌اند. و در مقابل خدا ناباورانی که عمرشان را در دنیاپرستی طی کردند و بدانجام گشتند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

و سبقت گیرندگان پیشتاز.

دسته‌ی سوم سابقون هستند. برای درک معنای سابقون همان‌طور که مرحوم علامه بیان کرده‌اند باید به سراغ دیگر آیات قرآن رفت.

۱. ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۲

۲. وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيُّهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸

۳. سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱

۴. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ. سوره‌ی مؤمنون، آیات ۶۰ و ۶۱

از آیه‌ی اول برمی‌آید که سبقت‌گیرندگان، پیشی‌گیرندگان در خیرات هستند. آیه‌ی دوم نیز امر به پیشی‌گرفتن در خیرات دارد. آیه‌ی سوم امر به سبقت‌گرفتن در مغفرت است. و آیه‌ی چهارم در واقع سابقون را تعریف می‌کند: أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ. همان‌طور که روشن است سه آیه سبقت در خیرات و یک آیه سبقت در مغفرت را بیان می‌کند. با توجه به این آیات مرحوم علامه سابقون اول را به خیرات و سابقون دوم را به مغفرت که اثر و نتیجه‌ی خیرات است برمی‌گردانند. بنابراین سابقون اول مبتدا و سابقون دوم خبر است. عده‌ای دیگر از مفسرین سابقون دوم را تأکید اول دانسته‌اند، و أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ را خبر دانسته‌اند.

حال خود دقتی در آیه داشته باشیم. از میان چهار آیه‌ای که نقل شد، آیه‌ی اول معادل این سه آیه‌ی سوره‌ی واقعه نیست. به این جهت که مقسم آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی فاطر اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا است، و مقسم آیات سوره‌ی واقعه همه‌ی انسان‌ها هستند. این مطلب در سوره‌ی فاطر به تفصیل بیان شده، برای اجتناب از تطویل مجدد ذکر نمی‌کنیم. آیات دوم و سوم امر است، و دسته‌بندی نیست. می‌ماند آیه‌ی چهارم که به نظر حقیر تعریف سابقون است، و در شرح آیه‌ی سوره‌ی واقعه کمک‌حال است. می‌فرماید کسانی هستند که آنچه را باید در راه خدا پرداخت کنند، می‌پردازند. یعنی تعلق به ماده ندارند. صفت دوم این که قلب‌هایشان وَجِلَّةٌ است. یعنی قلب آن‌ها دائماً از حضور خداوند خشیت دارد. اُنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ یعنی دائماً متوجه رجوع خود به خداوند هستند. همان‌طور که آمد: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶) خب اینان به سمت همه‌ی خیرات شتابانند، و از دیگران در این راه پیشی گرفته‌اند. بنابراین اولاً تعلق ندارند، و ثانیاً متوجه او هستند. اینان خدا را حقیقتاً باور کرده‌اند، منتظر هیچ چیز نیستند تا راه خدا را بروند. عده‌ای دیگر که همان اصحاب یمین باشند تابعد، وقتی دیگران رفتند آن‌ها هم راه می‌فتند. اما سابقون متبعوند. شتابان در هر خیری هستند. با توضیحی که عرض شد به نظر می‌آید سابقون دوم تأکید باشد نه خبر. مغفرت اخصّ از خیر است. لحاظ عقلی این‌گونه در شرح کریمه دلیلی ندارد. خبر آیه‌ی بعدی است که اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.

الرَّسُولِ (صلى الله عليه و آله): خَلَقَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلٍ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْكِتَابِ أَصْحَابُ الْمِيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ فَمَا مَا ذَكَرَهُ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ (عليهم السلام) مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدْسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَبِرُوحِ الْقُدْسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ (عليهم السلام) مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ بِهَا عَلِمُوا الْأَشْيَاءَ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَاجَلُوا مَعَاشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا لَذِيذَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُوا الْحَلَائِلَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۵۶ / بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۷۹

پیامبر (صلی الله علیه و آله): خدای عزوجلّ مردم را سه طبقه آفرید و در سه درجه جایگزینشان فرمود، و این همان قول خدای عزوجلّ است: **أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ**. اما آنچه درباره‌ی سابقون فرموده، آنها پیغمبرانی هستند مرسل و غیرمرسل که خدا در آنها پنج روح قرار داده: روح القدس، روح الایمان، روح القوه، روح الشّهوه و روح البدن. که به وسیله‌ی روح القدس بعثت آنها به پیغمبری مرسل و غیرمرسل انجام شد و نیز به وسیله‌ی آن همه چیز را دانستند؛ و با روح ایمان خدا را عبادت کردند و چیزی را شریک او نساختند؛ و با روح قوت با دشمن خود جنگیدند و به امر معاش خود پرداختند؛ و با روح شهوت از طعام لذیذ و نزدیکی حلال با زنان جوان برخوردار گشتند و با روح بدن جنیدند و راه رفتند؛ این دسته آمرزیده‌اند و از گناهانشان (ترک اولای آنها) چشم پوشی شده است.

الحسن (علیه السلام): **فَصَدَّقَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سَابِقًا وَوَقَاهُ بِنَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي كُلِّ مَوْطِنٍ يُقَدِّمُهُ وَ لِكُلِّ شَدِيدٍ يُرْسِلُهُ ثِقَةً مِنْهُ بِهِ وَ طُمَأْنِينَةً إِلَيْهِ لِعِلْمِهِ بِنَصِيحَةِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ أَنَّهُ أَقْرَبُ الْمُقْرَبِينَ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فَكَانَ أَبِي سَابِقَ السَّابِقِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ أَقْرَبَ الْأَقْرَبِينَ.**

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۶۴ / بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۳۸

امام حسن (علیه السلام): پدرم در تصدیق رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همه سبقت گرفت؛ و با جان خویش از او حمایت کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هر موقعیتی او را مقدم می‌داشت، و برای هر پیشامدی انتخابش می‌کرد. به واسطه‌ی اعتماد و اطمینانی که به او داشت، می‌دانست او خیرخواه خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و او از همه مقربین نزدیک‌تر به خدا و پیامبر اوست. خداوند در قرآن کریم فرموده است: **السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ**، پدرم از همه سبقت‌گیرنده‌تر به سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و از همه نزدیک‌تر بود.

آیات ۱۱ تا ۲۶:

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾

آنانند مقرَّبان.

همان‌طور که در آیه‌ی گذشته عرض شد، این آیه می‌تواند خبرِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ باشد. هم‌چنین می‌تواند مستقل و به بیان نحوین مستأنفه باشد، و پس از تقسیم انسان‌ها به سه دسته، حال به بیان حالات هر کدام بپردازد. و احتمال سوم این که أُولَئِكَ مبتدا، الْمُقَرَّبُونَ صفت، و فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ خبر باشد. بر اهل دَقَّتْ روشن است که تفاوت معنایی در احتمالات مطروحه وجود ندارد. تنها اگر السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ را مبتدا و خبر دانستیم، لازم است که محملی مانند آنچه مرحوم علامه بیان کرده‌اند بیابیم. گاه دَقَّتْ‌های نحوی تأثیری در معنا ندارد، البته که گاهی هم به کلی معنا را تغییر می‌دهد. احتمالات فوق بیان شد تا برای کسی که علاقه‌مند است قابل استفاده باشد.

به شرح آیه بازگردیم. قرب و بعد نزد ما معنای روشن و شایعی دارد. وقتی چیزی به چیز دیگر نزدیک‌تر از جهت مکانی است قرب گفته می‌شود. استعمال دیگر وقتی است که انسانی از جهت روحی به انسان دیگر نزدیک است. این را هم ما در استعمالات روزمره قرب می‌دانیم. بنابراین تنها نزدیکی جسمانی و مکانی ملاک قرب نیست. روشن است که وقتی در وصف سابقون گفته شد: أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، مراد قرب مکانی نیست؛ چرا که خداوند مکان ندارد. استعمال دوم هم نمی‌تواند مراد باشد، چرا که لازمه‌اش جدایی بالاستقلال انسان از خدا است. البته عده‌ای که قائل به وحدت در هستی نیستند (حال هر قسم از وحدت)، می‌توانند قرب به خدا را با همین ملاک معنا کنند. می‌توانند بگویند وقتی انسان اهل تقوا شد، سنخیت با خداوند پیدا کرده و به او نزدیک شده است. در باور ما که از آیات قرآن بارها اثبات گردید، هستی وحدت مطلق و صرف دارد؛ بنابراین نمی‌توانیم آیه را با احتمال دوم معنا کنیم. برای درک معنای قرب سراغ آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی ق می‌رویم. این آیه را در شرح سوره‌ی ق بیان کردیم. مطالب را مجدّد عرض کرده، و سپس جمع‌بندی می‌نماییم.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ^ط وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ این کریمه از غرر آیات قرآن می‌باشد. همان‌طور که بارها عرض کردیم، تعدادی از آیات قرآن کریم ستون آن، و اوج معارف اسلام می‌باشد. تعداد این آیات زیاد نیست، اما تأمل و فهم این آیات، فهم حقیقت اسلام و قرآن است؛ و در مقابل اگر این آیات فهمیده نشود، هیچ بهره‌ای از اسلام برده نشده است.

خدایی که انسان را خلق کرده است، از همه‌ی نجوهای انسان با خودش آگاه است. اگر انسان شکی در این موضوع دارد، تشبیهی آورده می‌شود. ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم؛ پس همه‌ی حالات او را می‌دانیم. أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ در واقع تشبیه است؛ و بحث‌های متعددی که در معنای حبل الوريد شده بی‌فایده است. اوج قرب و نزدیکی در این تشبیه بیان شده است. اصل را رها نکنیم و به فرع پردازیم. این معنای ابتدایی کریمه است. اگر دقت بیشتری در کریمه داشته باشیم، به دو محور اصلی در کریمه خواهیم رسید. ابتدا وسوسه‌ی انسان با خودش، و دوم قرب الهی به انسان.

انسان خود می‌داند که دائماً در حال نجوا با خویش است. اگر انسان اندکی با خود خلوت کند، می‌بیند که تقریباً لحظه‌ای نیست که در حال صحبت با خود نباشد، حتی در خواب هم عموماً این نجوهای روزانه به صورت رویا دیده می‌شود. وجود این صداها در ذهن امری روشن و غیر قابل انکار است. اما آیا کریمه مرادش این صداها است؟ باید برای پاسخ به این پرسش در معنای واژه دقت کنیم. وسوسه در لغت به معنای نجوای خفی است. این صداها که خفی نیست، گاه این‌قدر آشکار و بلند است که انسان از صدایش کرمی شود! اگر انسان بتواند این صداها یا به بیان اهل طریق خطورات را ساکت کند، تازه می‌بیند که درونش غوغایی است. صداهایی را می‌شنود که تا به حال آن‌ها را نشنیده بود. خاموش کردن صداهاى ابتدایی روش‌های متفاوتی دارد. کاربردی‌ترین آن مراقبه است. مراقبه خود روش‌های بسیاری در آئین‌ها و مکاتب دارد. البته که منشأ اکثر روش‌های مراقبه شرق است. این کریمه بیانی معرفتی است؛ به همین جهت نمی‌خواهیم ذیل آن بحثی عملی داشته باشیم. نحوه‌ی مراقبه در محل خود باید مورد دقت و واکاوی قرار بگیرد. عرض شد که اگر انسان توانست به هر روشی صداهاى ابتدایی را ساکت کند، واقف به نجوهای خفی در قلب خود می‌شود.

این نجواها همان است که در آیه ی ۸ سوره ی شمس آمد: **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**. جایگاه این وساوس قلب است نه ذهن. حافظ علیه الرّحمة در بیتی بسیار زیبا این معنا را ترسیم کرده است:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

مطلب دوم که در آیه بیان شده است، قرب الهی است. خداوند همه ی این وساوس را می داند؛ چرا می داند؟ چون به او بسیار نزدیک است، از رگ گردن به او نزدیک تر است. با دقتی بیشتر مطلبی کلی بیان می گردد، که در آیه ی ۲۴ سوره ی انفال نیز با لسان دیگری بیان شده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**.

دو تعبیر: **نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** و **أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**، هر دو یک معنا را افاده می کند؛ این که خداوند از خود انسان و بالتبع همه ی موجودات به خود آن ها نزدیک تر است. در این جا سؤالی جدی شکل می گیرد؛ چگونه خداوند از رگ گردن نزدیک تر است؟! چگونه بین انسان و قلبش می باشد؟! انسان بالذات می داند که نزدیک ترین به خودش فقط خودش است. می داند که هیچ موجودی از برون او نمی تواند به او نزدیک تر از خودش باشد. حال در این کریمه می فرماید ما وساوسی را که خود به آن آگاه نیستید می شنویم! و در ادامه می فرماید از رگ گردن به او نزدیکتریم. پس لابد او نمی تواند برون انسان باشد؛ این اولاً. ثانیاً این که او نمی تواند درون انسان نیز باشد. چرا که او احاطه ی مطلق به همه ی موجودات دارد. چگونه می تواند موجود دیگری به او احاطه داشته باشد؟! پس فقط یک احتمال باقی می ماند: این که انسان درون او باشد. اما او بسیط علی الاطلاق است؛ درون و جزء ندارد. این جا کار سخت می شود و هیچ گریزی باقی نمی ماند جز پذیرش وحدت وجود. این جا آغاز اوج گیری فلسفه و شیرازه ی عرفان است. دقت بفرمایید و تأمل کنید.

حال دوباره به آیه ی ۱۱ سوره ی واقعه بازگردیم. با توضیحاتی که عرض شد روشن است که قرب سابقون، قرب مکانی نیست؛ قرب معنایی هم نمی تواند باشد، چرا که نیازمند تمایز است. بنابراین قرب به معنای وحدت است. معلوم است که وحدت رفتنی و رسیدنی نیست. چرا که باز مستلزم تمایز خواهد بود. در نتیجه درک وحدت معنای قرب خواهد بود. سابقون آنانند که وحدت را درک می کنند. توجّه بفرمایید که این مطلب ساده و زودیاب نیست. نیازمند تأمل دقیق است.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۱۲﴾

در باغ‌هایی سرشار از نعمت هستند.

معنای کریمه روشن است. درک معنای قرب ساده نیست. به همین جهت خداوند متعال با بیانی روشن که قابل فهم برای همگان باشد حال سابقون را بیان می کند. ایشان در باغ‌هایی هستند که سرشار از نعمات الهی است. در این که چرا جنّات به صیغه ی جمع آمده است احتمالاتی داده شده است که از بیان آن عبور می کنیم. آنچه بنده از آمدن به سیاق جمع می فهمم این است که هر شخص بر سر سفره ی باور و ایمان خود است. بنابراین هر انسان در حالی مختصّ به خود به سر می برد. آنچه عرض شد با تصوّر عموم درباره ی بهشت و جهنّم متفاوت است. در سور پیش به تفصیل در این باب سخن گفته شد.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

بسیاری از پیشینیانند. و اندکی از پسینیان.

ثَلَّةٌ:

مقایس: اصلان متباینان: احدهما التجمع، و الآخر السقوط و الهدم و الدل.

التحقيق: هو ازالة التشخص و الغاء الخصوصيات الشخصية، كما في ازالة عمارة البيت، و ازالة الحال.

(در کریمه) فَإِنَّهُمْ الْغَوَا شَخْصِيَّاتِهِمْ و اسقطوا اعتبارات هذه الدنيا و ازالوا التلونات، فصاروا اخوانا مجتمعين: وَ نَزَعْنَا مَا فِي

صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (سوره حجر، آیه ۴۷)

مضافاً الى محو الشخصيات و الاعتبارات عن كل جماعة في عالم الآخرة: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ

الْإِكْرَامِ (سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷)

تقریباً همه‌ی مترجمین و مفسرین ثُلَّةٌ را ترجمه کرده‌اند عدّه و جماعت بسیار. در تطبیق اولکین دو نظر وجود دارد: برخی

آن را به صدر اسلام تطبیق، و برخی به امت‌های انبیاء گذشته تطبیق کرده‌اند. من جمله مرحوم علامه است که دلیل این

تطبیق را آیات ۴۷ تا ۵۰ همین سوره دانسته‌اند: وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ، أَوْ أَبَاؤُنَا

الْأَوَّلُونَ، قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ.

مرحوم مصطفوی تعبیر زیبایی در ریشه‌یابی واژه‌ی ثُلَّةٌ داشتند که در سطور فوق بیان گردید. به این ترتیب که اصل واژه

را ازاله می‌دانند. به این ترتیب خراب کردن خانه، حال، و ... به آن بر می‌گردد. تجمع مؤمنین در قیامت هم به جهت

ساقط کردن اعتبارات، شخصیات، و ... است. وقتی خودبینی زائل گردید، انسان‌ها کنار هم در آرامش جمع می‌گردند.

به دو آیه نیز استناد کرده‌اند که در متن آمد. روحشان با اولیاء محشور باد.

مسأله‌ای که به ذهن حقیر در تطبیق‌های فوق می‌رسد این است که آنچه قرآن کریم از حال امت‌های انبیاء گذشته بیان

می‌کند، کثیری از سابقون نیست. اکثر آن‌ها به پیامبران ایمان نمی‌آوردند، بسیاری از انبیاء را کشتند، بسیاری را تبعید

کردند، و ... عده‌ی اندکی هم که به پیامبران ایمان می‌آوردند قابل تطبیق بر اصحاب یمین هستند تا سابقون. هر چه زمان پیش آمد ایمان‌آوردگان حقیقی نیز بیشتر شدند، چه‌طور می‌تواند اوّلین را به اّمّت‌های انبیاء گذشته تطبیق کرد؟! تطبیق اول نیز اشکال واضحی دارد، در زمان پیامبر عده‌ی زیادی نبودند که قابل تطبیق بر سابقون باشند. پس از غیبت حضرت ولی‌عصر سابقون بیشتری می‌توان در تاریخ یافت. روشن است که پس از رحلت پیامبر چند تن بیشتر در کنار امیرمؤمنان نماندند. در نتیجه هر دو تطبیق از نظر حقیر اشکال دارد. البته که استفاده‌ی مرحوم علامه از آیات همین سوره بسیار به جا است؛ اما باید تطبیق دیگری در این آیه پیدا کرد. می‌توانیم از کریمه‌ی **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ**. (سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۲) مدد بگیریم. در سوره‌ی فاطر عرض شد که سابق بِالْخَيْرَاتِ را نمی‌توان بر اهل بیت سلام‌الله‌علیهم تطبیق کرد. جایگاه اهل بیت در تقسیم‌بندی بندگان نیست. مرجع تقسیم‌بندی در این آیه اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا است. اندکی دقت در کنار **ثُمَّ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ**، ما را به این تطبیق می‌رساند که مرجع اصلی سابقون انبیاء هستند. هر چه در تاریخ به عقب رویم تعداد انبیاء بیشتر بوده است، و هرچه پیش آئیم کمتر شده‌اند. تا جایی که زمان فترت میان حضرت عیسی و پیامبر خاتم حدود ۶۰۰ سال است. پس از پیامبر خاتم نیز دیگری پیامبری نخواهد بود. با این تطبیق محذوراتی که عرض شد دیگر در میان نخواهد بود. البته تنها مرجع سابقون انبیاء نیستند، بلکه نوادری از اولیاء الهی نیز می‌باشند. کسانی مانند سلمان و اولیائی در زمان ما. جهت عدم بیان این تطبیق در زبان مفسرین چه بسا این باشد که ایشان انبیاء را نیز ملحق به چهارده معصوم می‌کنند. اما بارها عرض شد که پیامبران مسیر رشد و تربیت در عالم ماده دارند. این همه داستان انبیاء بدون لحاظ مطلبی که عرض شد با محذورات بسیاری همراه خواهد بود. تأیید تطبیقی که عرض شد در برخی روایات نیز آمده است. مانند روایتی در کتاب شریف کافی: ... فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ حَمْسَةَ أَرْوَاحٍ... (الكافي، جلد ۲، صفحه ۲۸۱، الجزء الثاني كتاب الإيمان و الكفر، بَابُ الْكِبَائِرِ)

این آنچه به ذهن حقیر رسید بود، در نهایت علم نزد خداوند متعال و اهل بیت است، و این‌ها همه تلاشی برای درک آیات قرآن است.

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾

بر تخت‌هایی آراسته هستند.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقَابِلِينَ ﴿١٦﴾

روبروی هم بر آن تکیه زده‌اند.

وضن:

العین: بطن البعیر اذا کان منسوجاً بعضه فی بعض یكون من السیور.

التحقیق: هو نسج مع احکام.

بارها در سور پیشین عرض شد که توصیف بهشت و جهنم تمثیلی است. وجه تمثیل مخاطبان ابتدایی قرآن کریم بودند؛ مردمان شبه جزیره عربستان. آنچه برای اذهان ایشان مانوس بود در توصیف بهشت و جهنم آمد. به طور خاص توصیف بهشت و بهشتیان با این معیار قابل درک درست است. آیات را مطابق بیان قرآن کریم شرح می‌دهیم، اما توجه به جمالاتی که گفته شد را از نظر دور نداریم.

اولین وصفی که برای سابقون می‌آید این است که بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند که در عین استواری بسیار آراسته هستند.

همگی بر این تخت‌ها در کنار هم نشسته‌اند. مراد از مُتَّقَابِلِينَ در کنار هم بودن و مانوس بودن با هم است.

مرحوم مصطفوی بیان زیبایی در تطبیق این نعمات دارند؛ تصویر این بخش از کتاب شریف التحقیق ضمیمه گردید تا

علاقه‌مند به تطبیق معرفتی این تمثیل‌ها از آن استفاده کند. هر از گاه مواجهه با این نوع نگاه برای همه‌مان می‌تواند مفید

باشد.

أولئك المقربون في جنات النعيم ... على سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَكِينِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ

– ٥٦ / ١٥.

قلنا إنّ السُّرُرَ عبارة في عالم ما وراء المادة: عن السرائر والصفات القلبية الخالصة التي يطمأنّ عليها النفس ويزول عنه الاضطراب والوحشة ويعلو مقامه

وطأ

١٤٨

الروحانيّ.

ولمّا كان النظر في آية:

ففيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ.

إلى مطلق الجَنَّةِ وأهلها: وصفها بصفة الرفعة والعلوِّ المطلق.

وأما هذه الآية الكريمة: فهي في رابطة المقربين الذين هم في طمأنينة وفي مقام مستقرّ عند ربّهم، وصفاتهم راسخة ثابتة، ونفوسهم فانية في قبال نور الحقّ، وباقية بالحقّ وعلى الحقّ، فهم متّكئون على سُرُرٍ مستحكمة مطمئنة موضونة.

والتقابل: هو حصول مواجهة مع تحقّق تمايل بينهم، وهذا إشارة إلى وجود الموائمة والمصاحبة والمرافقة التامة بينهم، وهذا المعنى يوجب تكميل الرحمة والتّعمة والعيشة والروحانيّة التامة في حقّهم.

* * *

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

بر گردشان پیوسته جوانانی می گردند.

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾

با قدح‌ها، کوزه‌ها، و جام‌هایی از شرابِ خالص.

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ﴿١٩﴾

از آن شراب سردرد نمی‌گیرند؛ و از خود بی‌خود هم نمی‌شوند.

صدع:

مقایس: انفراج فی الشیء.

التحقیق: هو القطع فی امور مهمّة أو صلبة مادیة او معنویة. و الشق كما مرّ هو الانفراج المطلق.

نزف:

مقایس: نفاذ شیء و انقطاع.

التحقیق: هو جذب شیء و استخراجه من باطن شیء آخر حتی ینقطع.

وِلْدَانٌ جمع ولد به معنای پسران است. کسانی همواره در بهشت دورشان می‌گردند و در خدمتشان هستند.

از بهشتیان با شراب‌هایی ناب پذیرایی می‌کنند. شراب‌ها در ظرفی شایسته قرار دارند.

خصوصیت شراب در این عالم مستی و حالِ ناخوش پس از مستی است. و بعد از زوال مستی حالِ خماری و نیاز

دوباره به نوشیدن. این هر دو در شراب‌های بهشتی وجود ندارد. اصل صدع و نزف به این معناست که نعمت‌های بهشتیان

هرگز قطع نمی‌شود. وقتی درباره‌ی شراب آمد، به صورتی که عرض شد تطبیق معنا کردیم.

وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

و از هر میوه‌ای که بخواهند.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

و از هر گوشت پرندۀ‌ای که میلشان باشد.

از دیگر نعمت‌های بهشتیان میوه‌هایی است که میلشان باشد. و گوشت هر پرنده‌ای است که به آن اشتها پیدا کنند.

وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾

و سیاه چشمانی فراخ دیده.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾

چنان مرواریدی پوشیده شده.

و دخترکانی به‌سان مروارید در صدف. تشبیهی است برای رساندن زیبایی مسحورکننده‌ی ایشان.

الصَّادِق (علیه السلام): لَوْ أَنَّ حَوْرَاءَ مِنْ حُورِ الْجَنَّةِ أَشْرَفَتْ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَبْدَتْ ذُوَابَهُ مِنْ ذَوَائِبِهَا لِأُمَّتِنِ أَهْلَ الدُّنْيَا أَوْ لِأُمَّاتِنِ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ إِنَّ الْمَصَلَّى لَيُصَلِّي فَإِذَا لَمْ يَسْأَلْ رَبَّهُ أَنْ يُزَوِّجَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قُلْنَا مَا أَزْهَدَ هَذَا فِينَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۷۴ / بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۹

امام صادق (علیه السلام): اگر یک حوری از حوریان بهشتی بر مردمان دنیا روی آورد و طره‌ای از موهای خود را نمایان سازد، اهل دنیا شیفته‌ی او می‌شوند و یا اینکه می‌میرند و اگر نمازگزار در هنگام نماز از پروردگارش نخواهد که این

حوری‌ها را زوجه‌ی او بگرداند، آن حوریان می‌گویند: «این مرد، چقدر به ما بی‌علاقه است؟!»

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

جزای آن چه می کردند.

همه‌ی این نعمت‌ها و آنچه بیان نشد، پاداشی است در قبال آن چه هستند و کرده‌اند.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا ﴿٢٥﴾

در آن جا نه لغوی می شنوند، نه (سخن) گناه‌آلودی.

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾

تنها گفتار سلام است و سلام.

در بهشت گفتار بیهوده وجود ندارد. هم‌چنین گفتاری که آلوده‌ی به گناه باشد وجود ندارد. مانند سوءظن، اتهام زدن، غیبت، قضاوت نابه‌جا و ...

تنها گفتار و سخنی که در بهشت هست سلام است. تکرار سلام برای تأکید است. مراد از سلام آرامش و آسایش است. با توجه به آیه‌ی قبل دو ویژگی دیگر سلام نیز بیان شده است: لغو و گناه‌آلود نبودن.

آیات ۲۷ تا ۴۰:

﴿۲۷﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ

و اصحاب یمین، کیانند اصحاب یمین؟

پس از ذکر خصوصیات سابقون، از این آیه بیان اوصاف اصحاب یمین آغاز می‌گردد. این کریمه معادل آیه‌ی ۸ است. پس از سابقون در رتبه‌ی ایمانی اصحاب یمین هستند. در آیه‌ی ۸ به طور مفصل معنای یمین بیان گردید. خلاصه این‌که به معنای استمرار در خیر است. دست راست، برکت، و ... معانی ثانویه و مجازی است.

﴿۲۸﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ

در (زیر درختان) سدر بی‌خار

سدر را گاه در فارسی گنار می‌گویند. البته سدر هم شایع است. درختی است شبیه کاج با برگ‌هایی پهن. مخضود شاخه‌هایی است که تیغ‌هایش قطع شده باشد، و دیگر خاری در آن نباشد. تشبیهی است برای سایه‌سار بودن این درخت. وجهش برگ‌های پهن و شاخه‌های امن آن است.

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾

و (درخت) موز برهم چیده شده

طلح درخت موز است. درخت موز نیز برگ‌های بسیار پهنی دارد. برخی احتمالات دیگری داده‌اند، اما از وصفی که برایش آمده معلوم می‌شود مراد همان موز است. مَنْضُودٍ یعنی برهم‌ردیف و منظم چیده شده. روشن است که توصیفی است برای خوشه‌ی موز که برهم سوار شده است.

و ظِلِّ مُدُودٍ ﴿٣٠﴾

و سایه‌ای گسترده

جمع‌بندی دو آیه‌ی گذشته در وجه تمثیل است. در جوار سایه‌ای هستند که گسترده شده است.

و مَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾

و آبی ریزان

سکب:

مقایس: یدلّ علی صبّ الشیء.

مفردات: مصبوب.

همین‌طور در جوار آبی روان هستند که هیچ‌گاه قطع نمی‌شود. ترجمه‌ی اکثر مترجمان به آبشار به جهت روان بودن دائمی است.

وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

و میوه‌ای فراوان. نه پایان یافتنی است، نه بازداشتنی.

و میوه‌های بسیار در اختیارشان است. دسترسی آن‌ها نه اتمام می‌یابد، و نه چیزی مانع استفاده‌ی آن‌ها می‌شود. یعنی نه خود از تناول میوه‌ها سیر می‌شوند، نه عاملی بیرونی آن‌ها را از میوه‌ها بازمی‌دارد.

عَنْ نَصْرِبْنِ قَابُوسَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ قَالَ يَا نَصْرُ، إِنَّهُ وَ اللَّهُ لَيْسَ حَيْثُ يَذْهَبُ النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ الْعَالَمُ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۸۶ / مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۱۶ / البرهان / بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۰۴ /

بصائر الدرجات، ص ۵۰۵

نصر بن قابوس گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این آیات: ظِلِّ مَمْدُودٍ، وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ، وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ، لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ پرسیدم. حضرت (علیه السلام) فرمود: «ای نصر! به خدا قسم این آیات این‌گونه نیستند که مردم فکر می‌کنند. این همان علم است و آنچه از آن خارج می‌شود».

وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

و همسرانی گران‌مایه

فروش جمع فروش است. آن چیزی است که گسترده شده است. استعمال فروش در فارسی هم به همین جهت معنایی است. تطبیق بر همسران به دو جهت است: اول آیه‌ی بعدی، و دوم استعمال رایج فروش برای همسران.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾

ما ایشان را نیکو آفریدیم

از این کریمه برمی‌آید که مراد از فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ باید بانوانی ارجمند باشند. ایشان در بهترین حالت خود خلق شده‌اند.

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): يَا أَبَا ذَرٍّ، لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطَّلَعَتْ مِنْ سَمَاءِ الدُّنْيَا فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ لَأَضَاءَتْ لَهَا الْأَرْضُ أَفْضَلَ مِمَّا يُضِيءُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَ لَوْ جَدَّ رِيحَ نَشْرِهَا جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَ لَوْ أَنَّ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ نُشِرَ الْيَوْمَ فِي الدُّنْيَا لَصَعِقَ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ مَا حَمَلَتْهُ أَبْصَارُهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۹۲

پیامبر (صلى الله عليه و آله): ای ابوذر! اگر زنی از بهشت در شبی تیره سر از آسمان دنیا برآرد، جهان را بهتر از ماه شب چهارده روشن کند، و بوی خوشش به مشام همه مردم زمین برسد. نیز اگر جامه‌ای از بهشت به دنیا آید، همه از دیدارش دل از دست بدهند، و چشمانشان از دیدارش خیره گردد.

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾

ایشان را دوشیزه قرار دادیم

ایشان همواره بکرند. کسی تا کنون به آنها نزدیک نشده است.

عُرْبًا أُرْبَابًا ﴿٣٧﴾

وفادارنی جوان

عرب:

التحقيق: جمع عَرُوب كَالذَّلُولِ. بمعنى الخالص الصافي المتبين ليس فيه خلط ولا شوب ولا انكدار ولا ابهام و من لوازم هذا المعنى: المحبة و طيب النفس و الضحك و النشاط.

عرب را وفادار معنا کردیم. بهترین معادلی بود که برای واژه به ذهن حقیر رسید. مرحوم مصطفوی واژه را به طور کامل معنا کرده‌اند.

اتراب جمع تَرِب است. به معنای مثل و مانند. یعنی بانوان وفادار بهشتی همگی هم‌سن و سال هم هستند.

ابن عباس (رحمة الله عليه): عُرْبًا أَي مُتَحَنَّنَاتٍ عَلَيَّ أَزْوَاجِهِنَّ مَتَحَبَّاتٍ إِلَيْهِنَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۹۴ / بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۰

ابن عباس (رحمة الله عليه): عُرْبًا یعنی زنانی که بسیار شوهرانشان را دوست دارند و زیاد مورد علاقه‌ی همسرانشان

هستند

لأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ تُلَّةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٣٩﴾ وَ تُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

برای اصحاب یمین. عده‌ای از پیشینیان. و عده‌ای از پسینیان.

همه‌ی این نعمات و نعمت‌های بسیار دیگر برای اصحاب یمین است. ایشان که هم در پیشینیان هستند و هم در پسینیان.

تُلَّةٌ را از این رو عده‌ی کثیر معنا کرده‌اند که مقابل قلیل برای سابقون آمده است. دقیق‌تر این است که مراد عده‌ای بیشتر

است. یعنی مانند سابقون انگشت‌شمار نیستند.

آیات ۴۱ تا ۵۶:

وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ ﴿٤١﴾

و اصحاب شمال، کیانند اصحاب شما؟!

گروه سوم اصحاب شمالند. از این جهت که مقابل اصحاب یمین قرار گرفته است، معنای آن را باید مخالف برکت دانست. می توان معادل نامبارکان را برگزید. همان طور که مشمئته در برابر یمین آمد. دست چپ ذیل معنای مذکور است. در آیات بعدی حال آنها بیان می گردد.

فِي سُمُومٍ وَ حَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَ ظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

در میان بادی سوزان و آبی جوشان. و در سایه ای از دود سیاه. که نه خنک است و نه خوشایند.

سموم از ریشه ی سم است. در مقایسه معنا شده است: يدلّ علی مدخل فی الشیء. در التحقیق آمده است: هو النفوذ الشدید بحیث ینتهی الی خرق و ثقب. در کریمه مرحوم مصطفوی معنا کرده اند: جریان حارّ نافذ متوجّه من الخارج. معادل باد سوزان به نظر ترجمه ی خوبی است.

حمیم حرارت شدید است. به اقتضای آیه معنا شده است آب داغ و جوشان.

عرض شد که حال اصحاب یمین و شمال از باب تمثیل است. وجه تمثیل برای مخاطب اولیّه ی قرآن که اعراب زمان پیامبر بودند لحاظ شده است. اگر کسی در مثال باقی بماند، ممثّل را در نیافته است. حال اصحاب شمال بسیار ناگوار است. چرا که آنها به حقیقت پشت کردند و در اوهام و جهل خود باقی ماندند. اوصافی که در این آیات برای آنها

آمده است همه شرح تنگنا و گرفتاریشان است. در سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴ آمد: **وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى**. همان طور که در سوره ی طه مفصل عرض شد، ضنک همه ی این اوصاف را دربردارد.

علی بن ابراهیم (رحمة الله عليه): **فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ قَالَ: السَّمُومُ اسْمُ النَّارِ وَالْحَمِيمُ مَاءٌ قَدْ حَمِيَ.**

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۰۰

علی بن ابراهیم (رحمة الله عليه): **فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ، سَمُومٌ اسْمُ آتَشٍ وَحَمِيمٌ آبِي اسْتِ كِه دَاغٍ وَجُوشَانِ اسْتِ.**

ابن عباس (رحمة الله عليه): **وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ أَيْ دُخَانٍ أَسْوَدَ شَدِيدِ السَّوَادِ.**

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۰۰ / بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۶۷

ابن عباس (رحمة الله عليه): **وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ يَعْنِي دُودَ سِيَاهِي كِه بَسِيَارِ سِيَاهِ اسْتِ.**

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

اینان پیش از این مست خویش بودند.

ترف:

اساس البلاغة: اترفته النعمة: ابطرته.

التحقيق: هم التنعم بالنعم الدنيوية و سعة العيش في الحياة الدنيا و التمتع فيها من أي جهة.

علامه در الميزان: اتراف النعمة الإنسان إبطارها و إبطاؤها له، و ذلك إشغالها نفسه بحيث يغفل عما وراءها فكون الإنسان

مترفا تعلقه بما عنده من نعم الدنيا و ما يطلبه منها سواء كانت كثيرة أو قليلة.

دلیل حالِ ناخوشِ اصحابِ شمال در این آیه‌ی به ظاهر کوتاه بیان شده است. شیرازه‌ی آیه واژه‌ی اتراف است. اتراف یعنی انسان مشغول زندگی عادی خود باشد. آنچه برخی مترجمین معنا کرده‌اند، جز عیاشان برای هیچ کس صادق نیست! به زعم حقیر وقتی انسان متوجّه امری غیر از امور جاری خود نباشد به تدریج مترف خواهد شد. وقتی غایتی روحانی نداشته باشد، ناگزیر مقصودی مادّی برای خود قرار می‌دهد. چرا که اگر چنین نکند حیاتش بی‌معنا می‌شود؛ حیات فاقد معنا قابل تحمّل نیست. غایات غیر روحانی لذّاتی زودگذر دارند، آنی شادی آفرینند و تمام می‌شوند. پس شخص برای حیات‌بخشی دوباره باید در پی لذّاتی جدید باشد. زمانی که بگذرد دائماً در حال دوران بین لذّت‌ها است. سعی می‌کند اسبابی برای شادی هر چند کوتاه فراهم آورد. این همان اتراف است. توجّه و دقّت بفرمایید که از مسیری دیگر به معنای اتراف نزدیک شدیم.

وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

و بر بدعهدی بزرگی پای می‌فشردند.

در الْحِنثِ الْعَظِيمِ اقوالی بیان شده است. متعرّض اقوال نمی‌شویم. به نظر می‌آید اشاره‌ی بدعهدی یا گناه بزرگ به آیه‌ی قبل است. اتراف ریشه‌ای باطنی دارد. این‌که انسان نخواهد حقیقت را بپذیرد و دست از خواسته‌ها و اوهامش بردارد، ریشه‌اش کبر است. خودپرستی همان حِنثِ عَظِيم است. اشاره‌ی کریمه به این است که اینان دائماً بر حِنثِ عَظِيم پای می‌فشارند. بنابراین نمی‌تواند یک فعل یا مدّت کوتاهی باشد. بلکه اشاره به استمرار دارد. استمرار در باور معنا پیدا می‌کند. افعال هم از آن جهت که مستند به باور هستند رنگِ متفاوت می‌یابند. مگر نه افعال در ظاهر با هم تفاوتی ندارند. تا انسان از خود دست نکشد، راه بر او بسته است. تأیید آنچه عرض شد آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی لقمان است: وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. صفت عظیم برای حنث و شرک نشان می‌دهد که هر دو یکی است و ریشه‌ای مشترک دارد. ریشه‌ی شرک نیز همان‌طور که در گذشته بارها عرض شد کبر و خودپرستی است.

شاه نعمت‌الله‌ولی زیبا سروده است:

یک قدم از خویش بیرون نه که گامی بیش نیست
دامن خود را بگیر از پس مرو ره بیش نیست
گر هوای عشق داری خویش را بی خویش کن
کآشنای عشق او جز عاشقی بی خویش نیست

و این بیت از شمس مغربی خواندنی است:

تو تهی از حق از آنی کز خودی خود پری
پر ز حق آن دم شوی کز خویشتن گردی تهی

ادبیات ما سرشار از چنین ابیاتی است، به دو نمونه که کمتر مشهور است اشاره شد. اجمال این‌که: یک قدم بر خویش نه، و آن دگر در کوی دوست..

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

می گفتند: هنگامی که بمیریم و مشتی خاک و استخوان شویم، باز زنده می شویم؟! و آیا نیاکانمان نیز؟

شبهه‌ای که بارها و بارها در قرآن کریم از زبان ناباوران مطرح شده است: استبعاد زنده شدن دوباره پس از مرگ و وجود قیامت. روشن است که دلیلی بر ردّ حیات پس از مرگ وجود ندارد، تنها استبعاد است که از ابتدا توسط ناباوران مطرح می شده و حال نیز همین طور است. شبهه‌شان این است که وقتی مردیم، و مشتی استخوان و خاک از ما به جای ماند، چگونه دوباره زنده می شویم؟ گذشتگانمان چه طور؟ از مرگ آن‌ها زمان بیشتری سپری شده، آیا همه‌ی آن‌ها زنده خواهند شد؟!

توجه کنیم که استبعاد آنان را با برهان نمی توان پاسخ گفت. چرا که برهانی قابل فهم و ارائه‌ی عمومی بر ادامه‌ی حیات انسان وجود ندارد. بله در محلّ خود براهینی بر باقی بودن نفس ارائه شده است؛ اما آن زبان قابل فهم برای عموم نیست. اهل دقت به براهین، اشکالات مطروحه، و پاسخ آن‌ها مراجعه می کنند، و نظری پیدا می کنند. اما عموم مردم قرار نیست به ورطه‌ی آراء گوناگون فلسفی بیفتند. به همین جهت حیات پس از مرگ را خداوند با برهان پاسخ نمی دهد. یا از طریق قدرت لایزال الهی پاسخ می دهد، یا از طریق خلقت ابتدایی. در واقع پذیرش حیات پس از مرگ برای عموم انسان‌ها موضوعی درون دینی است؛ و برهان بردار نیست.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لِمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

بگو: بی‌گمان پیشینیان و پسینیان. در موعد روزی معین گردآورده شوند.

خداوند به پیامبرش می‌فرماید: همه‌ی شما از اولین و آخرین، حاضر خواهید شد. تفاوتی در زمان مرگ ظاهری نیست.

همه‌تان در روزی معلوم گرد خواهید آمد. مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ اشاره به قیامت کبری است.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾

آن‌گاه شما، گمراهانِ مکذّب

اصحاب شمال در این آیه با دو وصف خوانده می‌شوند. گم‌شدگان که گمراه شدند، و مکذّب. اگر تنها در مسیر حقیقت

گم‌شده‌بودند امید به بازگشتشان بود؛ اما تکذیب صفتی است که انسان را از حقیقت به کلی دور می‌کند. در گذشته

عرض شد که تکذیب بدترین وصفی است که انسان می‌تواند داشته باشد. مکذّب هیچ چیز من جمله حقایق را باور

نمی‌کند. تنها خود و امیالش را باور دارد. راه مکذّب به همین جهت بسته است. چرا که راهی برای باورمند شدن خود

باقی نگذاشته است.

لَاكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَا لَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿٥٥﴾

از درختی می خورید که از زقوم است. و شکم‌ها را از آن پُر می‌کنید. و روی آن آبی سوزان می‌نوشید. چونان شتران تشنه می‌نوشید.

زقم:

مقایس: جنس من الأكل

التحقيق: هو الاكل بطريق الابتلاء و بالقهر، و لعلّ اطلاق الزقوم على انواع من الاشجار بمناسبة أنّها غير مطبوعة للطبع.

معنا روشن است، تمثیلی است از حال مکذّب در روز انکشاف حقیقت؛ شرحی ندارد. هر مخاطبی توشه‌ی خود را از آیات این چنین باید برگیرد. بیان مرحوم مصطفوی ذیل واژه‌ی زقوم قابل توجه است.

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ يَغْلِي فِي الْبُطُونَ - ٤٤ / ٤٣.

فَمَّا لَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٢﴾ فَمَا لَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَمَا لَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٤﴾ فَمَا لَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٥﴾
الْبُطُونَ - ٥٦ / ٥٢.

الزقوم هو شجر له حدّة وحرارة وبيوسة ومقاومة وحفوصة، وهذه الصفات تشتدّ في العطش وتزيدها، ولا سيّما في المنطقة الحارّة، ولا سيّما في مقابل النار. هذا بلحاظ المادّة، وأمّا من جهة المعنويّة والباطنيّة: فالشجر: النبات المتظاهر في قلب الإنسان، وهو رؤية النفس والتشخّص والعُجب، وهذا من أعظم الحُجب والموانع في السلوك إلى الله المتعال، فإنّ رؤية النفس لا تجتمع مع رؤية الحقّ تعالى، وهذه الصفة مبدأ كلّ رذيلة ومنشأ كلّ ظلمة ومحجوبيّة.

۱. الرسول (صلی الله علیه و آله): وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ قَطْرَهُ مِنْ الزُّقُومِ قَطَرَتْ عَلَى جِبَالِ الْأَرْضِ لَسَاخَتْ أَسْفَلَ سَبْعِ أَرْضِينَ وَ لَمَا أَطَافَتْهُ، فَكَيْفَ بَيْنَ هُوَ طَعَامُهُ؟!

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۰۲ / الدرر الوقیه، ص ۲۷۴

پیامبر (صلی الله علیه و آله): به خدایی که جان محمد (صلی الله علیه و آله) در دست قدرت اوست! اگر قطره‌ای از زقوم جهنم را در دنیا بچکانند، زندگی را بر مردم دنیا تباه خواهد کرد پس آنکه خوراکش زقوم است چه خواهد کرد.

۲. علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه): فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ قَالَ: مِنَ الزُّقُومِ وَ الْهَيْمِ الْإِبِلِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۰۴

علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه): فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ یعنی از آب کشنده زقوم می نوشند و الْهَيْمِ به معنای گروه شتران است.

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَنْفَاسٍ فِي الشُّرْبِ أَفْضَلُ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فِي الشُّرْبِ وَ قَالَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُشَبَّهَ بِالْهَيْمِ قُلْتُ وَ مَا الْهَيْمُ قَالَ الرَّمْلُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۰۴ / معانی الأخبار، ص ۱۵۰

حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: هنگام نوشیدن اگر در سه نفس بنوشید بهتر از این است که در یک نفس بنوشید، و فرمود: «زشت است که در نوشیدن به اَلْهِيم تشبیه شود». پرسیدم: «اَلْهِيم چیست؟» فرمود: «گله‌ی شتران».

۴. عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ شَيْخٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ يَشْرَبُ فَلَا يَقْطَعُ حَتَّى يَرَوَى فَقَالَ فَهَلِ اللّٰهُ إِلَّا ذَاكَ قُلْتُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ شَرِبَ الْهِيمَ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّمَا شَرِبَ الْهِيمَ مَا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۰۶ / معانی الأخبار، ص ۱۴۹

عثمان بن عیسی از یکی از شیوخ مدینه روایت می‌کند: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «تکلیف آن کسی که آب را با یک نفس و بدون اینکه مکث کند می‌نوشد تا اینکه سیراب شود چیست؟» فرمود: «آیا لذتی جز آن وجود دارد؟» گفتم: «آنها می‌گویند که آن همان شرب اَلْهِيم است». فرمود: «دروغ گفتند: شرب اَلْهِيم، نوشیدنی است که با نام خداوند عزوجل نباشد».

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید دو روایت آخر با هم متفاوت است. به عمد این دو روایت نقل گردید تا برای اهل دقت توشه‌ای مهم در فهم روایات باشد.

هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

این پذیرایی آنان در روز قیامت است

همه‌ی آنچه در آیات قبل گفته شد پذیرایی اصحاب شمال در روز قیامت است. **يَوْمَ الدِّينِ** را روز جزا نیز می‌توان ترجمه کرد. نزل به معنای هر آن چیزی است که میزبان برای مهمان فراهم می‌کند. کنایه‌ی این کریمه به حال اصحاب شمال آشکار است.

آیات ۵۷ تا انتهای سوره:

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿۵۷﴾

ما شما را آفریده‌ایم، چرا باور نمی‌کنید؟

سخن در این آیات درباره‌ی ناباوری انسان‌ها است. اموری ذکر می‌گردد تا تنبّه و توجّهی برای انسان باشد. اموری که به طور عادی انسان از آن‌ها عبور می‌کند. خداوند انسان را دعوت می‌کند به تأمل در اموری که به ظاهر عادی و روزمره شده‌اند.

اولین امر خلقت انسان است. این‌که انسان نبوده است و بعد هستی یافته است، امری تأمل برانگیز است. فارغ از باورهای فلسفی مانند خلق از عدم و ...، بود شدن نبود ساده نیست. هستی‌بخشی امری است که هیچ کس در عالم بر آن توانا نیست. خداوند خلقت انسان‌ها را مستند به خود می‌داند، انسان نمونه‌ای از همه‌ی هستی است؛ و از انسان پرسش می‌کند چرا با این‌که می‌دانید ما شما را آفریده‌ایم، این دانش تبدیل به باور در شما نمی‌شود؟ اگر چنین می‌بود، این باور نتایجی داشت؛ اما ثمره‌های این باور در شما دیده نمی‌شود.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾

به آن‌چه (در رحم) می‌ریزید دقّت کرده‌اید؟

تمنون مضارع امناء است، به معنای ریختن منی. روشن است که مراد ریزش آب منی در رحم است. هستی‌بخشی انسان از همین امر ساده و به ظاهر کم‌ارزش اتفاق می‌افتد. دومین امری که خداوند انسان را به تأمل دعوت می‌کند همین امر است.

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

شما آن را می‌آفرینید، یا ما آفریننده‌ایم؟

جمع‌بندی دو آیه‌ی گذشته این است، آیا شما مسیر هستی بخشی از نطفه تا انسانی کامل را طی می‌کنید، یا من هستم که نطفه را پیش برده، و انسانی کامل می‌سازم؟ شما هستید که می‌آفرینید، یا من هستی‌بخش هستم؟!

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

ما مرگ را میان شما مقدر کرده‌ایم، و ما هرگز مغلوب نیستیم.

همان‌طور که نطفه تا انسان کامل شدن تحت ربوبیت خداوند است، مرگ نیز تحت اراده‌ی او است. مرگ برای همه‌ی انسان‌ها مقدر شده است. تا زمانی معلوم که فقط خداوند از آن آگاه است. بنابراین اولاً مرگ حق است، و ثانیاً زمانش مقدر است.

مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ بِأَتَوْجِهَ بِهِ ابْتِدَائِ كَرِيمِهِ يَعْنِي مَا هِيَ غَاةٌ مَغْلُوبٌ نَمِي شَوِيْمٌ. سَبِقَ يَعْنِي غَلْبَهُ، وَ مَسْبُوقٌ يَعْنِي مَغْلُوبٌ. مراد این است که هیچ عاملی در هستی ما را مجبور نمی‌کند. نه در پیش انداختن مرگ، و نه در پس افتادن آن. خداوند قاهر مطلق است، و هیچ‌گاه مقهور نخواهد بود.

عَلَىٰ أَنْ يُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

بر آوردن مانند شما، و شما را به صورتی که از آن آگاهی ندارید بازآفرینیم.

در این آیه دو جهتِ مقدر شدن مرگ میان انسان‌ها بیان می‌شود. بنابراین علی‌ان ... متعلق است به قدرنا در آیه‌ی قبل. جهت اول این‌که وجود مرگ باعث می‌شود عده‌ای بروند، و عده‌ای دیگر که مانند آن‌ها هستند جایشان را بگیرند. جهت دوم این‌که آن‌ها که مرده‌اند، مسیر خود را ادامه دهند؛ البته در حال و قالبی دیگر که از آن اطلاع ندارند. بنابراین مرگ هم برای رفتگان فایده‌مند است، و هم برای آمدگان.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

شما به آفرینش ابتدایی آگاهید، چرا پند نمی‌پذیرید؟

تنبیهی است بر امکان ادامه‌ی حیات و نشور در قیامت. خدایی که از کتم عدم بار اول هستی را آفرید، بار دوم نیز برایش

ممکن و سهل است. پس چرا به خود نمی‌آیید و عبرت نمی‌گیرید؟!

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾

به آن چه می‌کارید دقت کرده‌اید؟ شما آن را می‌رویانید یا ما رویانیدیم؟

در این آیات چند نمونه در هستی برشمرده می‌شود تا تنبیهی برای یافتن خداوند باشد. امر اول تَحْرُثُونَ است. حرث به معنای زراعت است. کاشت دانه، پرورش آن، و برداشت محصول را حرث گویند. می‌فرماید به کشت و زرع خود تا به حال دقت کرده‌اید! شما هستید که زراعت می‌کنید یا ماییم که همه‌ی مراحل را راهبری می‌کنیم؟ روشن است که انسان در ابتدا نمی‌تواند پاسخ قطعی بدهد، چرا که باورش این است که خود همه کار را انجام می‌دهد. خود دانه می‌کارد، آب می‌دهد، مراقبت می‌کند، و محصول را برداشت می‌کند. اما خداوند این باور را برهم می‌زند.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

اگر اراده می‌کردیم آن را خار و خاشاک می‌گردانیم، آن‌دم در حیرت می‌ماندید. (گویید:) ما بی‌گمان زیان‌دیدگانیم. بلکه از همه چیز محرومیم.

می‌فرماید اگر می‌خواستیم همه‌ی محصول زراعی را به گیاهانی بی‌ارزش بدل می‌کردیم. آن‌ها را خاشاکی قرار می‌دادیم که هیچ فایده‌ای نداشته باشند. آن وقت بود که از دیدن دست‌رنج خود دچار شگفتی می‌شدید. با هم می‌گفتید: بی‌شک ما زیان بسیار دیدیم؛ و از هر چه داشتیم محروم شدیم.

همان‌طور که عرض شد برای انسان دشوار است که از خود سلب اراده کند، و امورش را در اختیار خداوند ببیند. چرا که می‌بیند خود همه کار را کرده است. بسیاری از علما و شارحین گران‌قدر پاسخ به این امر دشوار را در قالب سلسله‌ی طولی علل و مانند آن داده‌اند. یا گفته‌اند که خداوند موانع رشد و به ثمر نشستن محصولات را از میان برداشت، و در نتیجه تلاش انسان به ثمر نشست. دقت در کریمه امثال این اقوال را طرح می‌کند. به صراحت بیان شده است: أَأَنْتُمْ

تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؟ بنابراین باید پاسخ دیگری یافت. پاسخ در توحید افعال خلاصه و بیان می‌شود. خلاصه‌ی توحید افعال این است که آن‌چه در هستی فعل است و انجام می‌شود، فعل خدا است. پس آن‌چه شما زراعت می‌کنید، نمود است، بودش فعل خداوند است. روشن‌ترین کریمه‌ی قرآن در این باب، آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی انفال است: **فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**. ابتدا می‌فرماید این شما نبودید که قتال کردید، بلکه خدا بود. و سپس به پیامبرش می‌فرماید: آن دم که تیرانداختی، تو نینداختی، بلکه خدا بود که انداخت. سرش ذکر شریف **لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** است. هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر این‌که برای خداوند است.

عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ لِي إِذَا بَدَرْتَ فَقُلِ اللَّهُمَّ قَدْ بَدَرْتُ وَ أَنْتَ الزَّارِعُ فَاجْعَلْهُ حَبًّا مُتْرَاكِمًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۱۰ / الکافی ج ۵، ص ۲۶۲

امام صادق (علیه السلام): هرگاه دانه را پاشیدی بگو: بار خدایا من دانه را پاشیدم ولی کشاورز تو هستی. پس آن را به دانه‌ای مبارک تبدیل نما.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

در آبی را که می نوشید دقت کرده‌اید؟ شما آن را از ابرهای باران‌زا نازل کردید یا ما فر فرستادیم؟! اگر بخواهیم آن را

شور (غیر قابل شرب) می‌سازیم، چرا شکرگزار نیستید؟

مزن ابرهای سپید باران‌زا است. أجاج تلخ و بسیار شور است.

امر دوم که خداوند به آن تنبه می‌دهد، آب شرب است. می‌فرماید: در آبی که هر روز می نوشید دقت کرده‌اید؟ شما

هستید که آب قابل شربتان را از ابرهای باران‌زا فرو می‌فرستید، یا ما باران را نازل می‌کنیم؟ سؤالی که انسان منصف

نمی‌تواند جوابی غیر از خدا به آن بدهد. سپس می‌فرماید: اگر اراده می‌کردیم همین آب گوارای باران را چنان تلخ و

شور می‌گردانیم، که قابل استفاده برایتان نبود. حال که چنین است چرا شکر نمی‌کنید؟ چرا عبرت نمی‌گیرید؟ و به خدا

بر نمی‌گردید؟!

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله عليه): مِنَ الْمُزْنِ قَالَ مِنَ السَّحَابِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۱۰ / بحار الأنوار ج ۹، ص ۲۴۱

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله عليه): لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا مَالِحًا زَعَاقًا وَقَدْ تَقَدَّمَ: الْأُجَاجُ: الْمُرُّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۱۰

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله عليه): لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا يَعْنِي شُورًا وَتَلْخًا وَ مَعْنَى كَلِمَةِ أُجَاجٍ تَلْخٌ اسْت.

﴿۷۱﴾ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿۷۲﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۳﴾

در آتشی که می‌افروزید دقت کرده‌اید؟ درختش را شما پدید آورده‌اید یا ما آفریننده‌ایم؟ ما آن را اندرز و توشه‌ای برای طبیعت‌گردان قرار دادیم.

تورون از ایراء به معنای آتش افروختن است. مراد از شجره درختانی است مانند عفار و ملخ که اعراب آن زمان برای آتش استفاده می‌کردند. مقومین به معنای کسانی است که خارج از شهرها در بیابان و مانند آن زندگی می‌کردند.

امر سوم آتشی است که از آن بهره‌ی بسیار می‌برید. می‌فرماید: در آتش نیز تأمل کنید؛ ماده‌ی آتش را شما پدید آوردید یا ما آن را خلق کردیم؟ در آیه درخت بیان می‌شود که در آن زمان برای آتش و گرما استفاده می‌شده است. امروزه شامل همه‌ی موادی است که بشر از آن برای تولید انرژی استفاده می‌کند: نفت، خورشید، باد، آب، اتم و ... همه‌ی این‌ها همان أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ است.

در آیه‌ی ۷۳ می‌فرماید با این‌که آتش برای همه‌ی انسان‌ها مهم و مفید است، اما برای عده‌ای بهره‌اش آشکارتر است. مراد از مقومین کسانی بودند که بیرون از شهرها زندگی می‌کردند. بیابان‌گرد یا امروزه می‌توان تطبیق به عشایر یا طبیعت‌گردان نمود. آتش برای آن‌ها که سرپناه محفوظی نداشتند، و در معرض سرما، باد، و حیوانات بودند، بسیار حیاتی بود. در کریمه می‌فرماید ما آتش را برای آن‌ها اولاً مایه‌ی عبرت قرار دادیم، و ثانیاً توشه قرار دادیم تا با آتش خود را حفظ کنند.

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه): أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (می‌افروزید) وَتَنْتَفِعُونَ بِهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۱۰

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

حال نام پروردگار با عظمتت را تسبیح کن (یاد کن).

پس از اشاره‌هایی به هستی، تا برای اهلش مایه‌ی عبرت باشد، خطاب به پیامبر مهربان برمی‌گردد. می‌فرماید با استعانت از نام خدایت که بسیار با عظمت است او را تسبیح کن. تسبیح در این کریمه به این معناست که باورهای غیر توحیدی و نادرستتان را رها کنید، اموری که در آیات گذشته آمد، و اموری که بیان نشد، منتسب به شما نیست، همه کار خداست.

به باور حقیر این کریمه به معنای یاد دائمی خداوند نیز هست. یادِ عظمت لایزال او، حالِ عجز درونی در انسان به همراه دارد. در این حال است که انسان خود و بدی‌هایش فرومی‌ریزد که همان معنای تسبیح است، و غرق در یادِ الهی می‌شود.

الرَّسُولَ (صلى الله عليه و آله): لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ.

من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ٣١٥ / تهذيب الأحكام ج ٢، ص ٣١٣

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

به جایگاه ستارگان سوگند می‌خورم. این سوگندی سترگ است، البته اگر به آن آگاه باشید.

این آیات قسم‌هایی برای امری بسیار مهم است. لا أُقْسِمُ برای تأکید سوگند است. مواقع به معنای محل‌ها است. استعمال در ستارگان به معنای محلّ قراگیری ستارگان است.

آیه‌ی ۷۶ تأکید سوگند پیشین است. می‌فرماید: اگر بدانید این سوگندی بسیار بزرگ است.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

بی‌گمان این قرآنی است کریم. در نوشته‌ای پوشیده. جز پاکان را به آن دسترس نیست. نازل شده از پروردگارِ جهانیان.

این چند آیه جواب قسم پیشین است (إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ)؛ بنابراین بیانگر این است که مطلب بسیار مهمی می‌خواهد بیان شود.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ: بی‌گمان این قرآنی است کریم. کریم به اقتضای وصف آمدنش برای قرآن، به معنای گران‌مایه و ارزشمند است. کریم است نزد خداوند متعال، و کریم است نزد اهلش، تا بدانند خداوند چه محبت عظیمی با فرستادن قرآن به انسان‌ها کرده است.

این قرآن در نوشته‌ای پوشیده شده است. همان‌طور که در سوره‌ی بروج، آیات ۲۱ و ۲۲ آمد: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ. مراد از کتاب مکنون یا لوح محفوظ آن‌چه در اذهان عموم می‌باشد نیست. عموم تصور می‌کنند الفاظ قرآن در جایی نگهداری شده، و از دسترس عموم مخفی است. اما مراد از این آیات پوشیده‌بودن عمق معنای قرآن کریم است. دلیل آن آیه‌ی ۷۹ است: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. الفاظ و معنای ظاهری آیات قرآن برای همگان قابل فهم است. آیات زیادی دلالت بر این موضوع دارد، مانند: هذا لسانٌ عربی مبین (نحل، آیه‌ی ۱۰۳). عربی غیر از معنای مصطلحی که دارد،

به معنای روشن و قابل فهم، در برابر عجمی به معنای دارای عقده و دشواری نیز هست. بنابراین مراد از لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ الفاظ و معنای ظاهری آیات نیست. مراد بطن آیات قرآن است. قرآن حقیقتی عمیق و انبیا دارد که قابل دسترسی برای عموم انسان‌ها نیست.

حال باید در معنای مُطَهَّرُونَ تأمل کرد، که راه درک مکنون و محفوظ نیز هست. مُطَهَّرُ اسم مفعول است، به معنای پاک و خالص شده. می‌توان آن را معادل مخلص دانست. عباد مخلص با سیاق إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ مکرر در قرآن تکرار شده است. بندگانی هستند که شیطان به آن‌ها دسترسی ندارد: سوره‌ی حجر، آیات ۳۹ و ۴۰: قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي لِأُزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوَيْتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ. هم‌چنین در وصف آن‌ها آمده است که از جزا و حساب و کتاب در قیامت خارجند: سوره‌ی صافات، آیات ۳۹ تا ۴۱: وَمَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ. دقت در این آیات نشان می‌دهد که مخلص یا مطهر همان سابقونند. کسانی هستند که خدا را انتخاب کردند، و پای این انتخاب ایستادگی کردند، و هر آن حضور و تقوی را مراعات کردند؛ ایشان خالص شدند، و در نهایت خداوند آن‌ها را خالص و پاک ساخت. تمام حقیقت قرآن تنها برای ایشان قابل دسترسی است. روشن است که برای رسیدن به مقام ایشان باید از ظاهر و معنای روشن قرآن بهره جست. چنین نیست که قرآن برای غیر مطهر قابل استفاده نباشد. همان‌طور که در آیات بسیاری به آن اشاره شده است. هرچه ایمان رشد کرد، بهره از قرآن نیز بیشتر می‌شود.

آری این قرآن از جانب پروردگار همه‌ی هستی نازل شده است: تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ تنزیل بارها عرض شد. دقت دیگری نیز در این واژه می‌توان داشت. تنزیل فرستاده شدن از بالا به پایین نیست. چرا که بالا و پایین در هستی فاقد معنا است. تنزیل را می‌توان به معنای بیان عمومی و قابل فهم معارف عمیق نیز معنا کرد. معارف اگر در قرآن چنین ساده‌سازی در قالب مثال، داستان، عبرت‌ها و ... نمی‌شد، برای اکثر انسان‌ها قابل فهم و دسترسی نبود.

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

آیا به این سخن بی‌اعتنایید؟!

مراد از حدیث در این کریمه قرآن کریم است. ادهان به معنای بی‌توجهی و سهل‌انگاری است. پس از وصف قرآن کریم در آیات قبل، می‌فرماید: چگونه به این کلام بی‌توجهید؟ قالب استفهام همراه با توییح است. یعنی چگونه می‌توانید به چنین کلام مکرمی بی‌اعتنا باشید.

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾

و بهره‌تان را انکار کردن قرار داده‌اید؟!

رزق حقیقی بهره‌مندی از معارف است. کسانی که خود را به سیاق آیه‌ی قبل از معارف قرآن بی‌بهره می‌کنند، کسانی‌اند که رزقشان را انکار و تکذیب قرار داده‌اند. بیانی است استوار که می‌تواند موجب تنبّه گردد.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينَتِدٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لَا تَبْصُرُونَ ﴿٨٥﴾

پس آن گاه که جان به گلو رسد، در آن هنگام فقط (به محضر) نگاه می کنید. ما به او از شما نزدیک تریم، ولی شما نمی بینید.

این آیات مطلب جدیدی را بیان می کند که با فاء تفریع شده است. موضوع مرگ انسان است که در آیه ی ۶۰ بدان اشاره شد: نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. می فرماید: آن دم که جان محضر به گلو می رسد، و لحظات آخرش را در این دنیا سپری می کند، شما در بالین او حاضر هستید، تنها کاری که ازتان برمی آید نگاه کردن و به انتظار مرگ نشستن است. ما در آن حال نیز به او نزدیک تر از شما هستیم، اما شما آن را درک نمی کنید. فراز وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لَا تَبْصُرُونَ معادل آیه ی ۱۶ سوره ی ق است: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. و همین طور آیه ی ۲۴ سوره ی انفال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. شما خود را در جوار او می بینید، اما ما مییم که به او نزدیکیم. قرب الهی به انسان، مطلب عمیق و مهمی است که انشاء الله در محل خود تبیین خواهد شد.

فَلَوْلَا إِن كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

اگر شما ناتوان نیستید، چرا او را برنمی گردانید؟ اگر صادق هستید.

مدینین را طرق دیگری نیز ترجمه کرده اند، اما به نظر حقیر ترجمه ای که بیان کردیم با سیاق آیه تناسب بیشتری دارد.

مدینین از دان یدین است. می تواند به معنای جزا باشد، و هم چنین می تواند به معنای توانایی و قدرت باشد.

مراد کریمه این است که اگر ناتوان نیستید و برای خود قدرتی مستقل در هستی قائلید، محضر را به حیاتی دوباره

برگردانید! اگر صدق در وجودتان هست، معترف خواهید بود که چنین توانایی را هیچ کدامتان ندارید.

فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٍ ﴿٨٩﴾

اگر او از مقربان باشد، روح و ریحان و بهشتی سرشار از نعمت است.

پایان سوره ی واقعه مانند ابتدای سوره انسانها را به سه دسته تقسیم می کند. ابتدای سوره در زمان حیات، انسانها را سه

گروه دانست، و پایان سوره انسانها را پس از مرگ به سه طایفه تقسیم می کند.

مراد از مُقْرَبِينَ همان سابقون است. روح و ریح ظاهراً به یک معنا هستند. بین آنها اشتقاق اکبر به بیان مرحوم مصطفوی

رخ داده است. معنای اصلی واژه جریان داشتن است. به مناسبت معنای اصلی استعمالات گوناگونی شده است، مانند:

جریان هوا، بوی خوش، امنیت و آسایش، رزق، گیاهان معطر و ...

آیه می فرماید برای مقربان روح و ریحان است. می تواند مراد این باشد که ایشان در آسایش کامل هستند، و روزی های

روحانی فراوانی دارند.

مرحوم مصطفوی چنین تطبیق کرده‌اند: فالرّوح هو حسن الجریان فی مقام الروحانية. و الريحان هو حسن الجریان فی ادامة الحياة و العیش. و الجنة محیط العیش.

مرحوم علامه چنین گفته‌اند: فأما إن كان المتوفى من المقربين فله- أو فجزاؤه- راحة من كل هم و غم و ألم و رزق من رزق الجنة و جنة نعيم.

مراد از نعيم فراوانی نعمت در بهشت است.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾

و اگر از اصحاب یمن باشد، سلام بر تو از سوی اصحاب یمن.

ممکن است شخص متوفی از اصحاب یمن باشد که شرحش در ابتدای سوره آمد. آیه ۹۱ التفاتی از غیبت به خطاب دارد. تعبیر لطیف و شیرینی است. می‌فرماید اصحاب یمن بر تو پیامبر سلام می‌فرستند. مراد از سَلَامٌ لَكَ امنیت و آرامشی است که اصحاب یمن برای تو طلب می‌کنند.

آیه ۵۶ سوره‌ی احزاب: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

و اگر از تکذیب‌کنندگان گمراه باشد. پذیرایی‌اش با آبی جوشان است. و مواجه شدن با دوزخ.

و ممکن است متوفی از اصحاب شمال باشد. آنان همان تکذیب‌کنندگانی هستند که از مسیر حق خارج شده‌اند و گمراهند. از این‌ها با آبی جوشان پذیرایی می‌شود، و با دوزخ ملاقات خواهند کرد. یا به تعبیر دیگر در دوزخ وارد می‌شوند.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

این همان حقیقت یقینی است.

آری هر آنچه درباره‌ی سه طایفه و حالاتشان بیان گردید، حقیقتی است یقینی که جای هیچ تردیدی در آن نیست. مرحوم علامه می‌فرماید: حق علم است از آن جهت که با خارج از نظر واقعیت تطابق داشته باشد؛ و یقین علمی است که شک و شبهه‌ای در آن نباشد: الحق هو العلم من حيث إن الخارج الواقع يطابقه، و اليقين هو العلم الذي لا لبس فيه و لا ريب.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

حال نام پروردگار با عظمت را تسبیح کن (یاد کن).

تکرار آیه ی ۷۴ همین سوره است. تکرار این آیه نشان می دهد که همواره یاد خداوند بودن شاکله ی این سوره و راه

قرب الهی است، که توصیف سابقون است.